

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

ایمل خان فیضی

۲۰۱۰/۸/۱۶

سیاه سنگ هنوز جهان "جهانی" را نگشته است!

نویسنده محترم، صبورالله سیاه سنگ، برخی از اشعار شاعر معروف کشور، عبدالباری جهانی، را به نقد گرفته است.^۱ این نیشته آقای سیاه سنگ از طریق رسانه های کشور، در داخل و خارج، به نشر رسیده است. نیشته یاد شده، تحت عنوان "جهان جهانی" به نشر رسیده است. "جهان جهانی" عنوان یک مقاله دیگر نیز بود که در باره محترم عبدالباری جهانی در سال ۱۹۹۹ توسط نویسنده ای به نام "درویش درانی" نوشته شده بود. البته این مقاله به پشتو نوشته شده بود و عنوان آن در اصل "د جهانی جهان" بود. مقاله آقای درانی واقعاً روی عنوان و محور اصلی، یعنی "جهان جهانی"، میچرخید. در نیشته آقای سیاه سنگ که به قول خودشان، "نگاهی به گزینه های از عبدالباری جهانی است"، جهان بی کران "جهانی" فقط از روی چند شعر و آنهم با یک دید یک سویه به نقد گرفته شده است. آقای سیاه سنگ، بعد از یک مقدمه کوتاه که ظاهراً کدام ربط به اصل موضوع (جهان جهانی) ندارد، میخواهد به چهار سؤال بسیار مهم راجع به شاعر جواب ارائه کند:

"جهانی به چه می اندیشد؟ اندیشه هایش چگونه بازتاب می یابند؟ شاعرانه ها و عاشقانه هایش چه می گویند؟ این سرودپرداز (جهانی) در کجا نشسته و با هنرش چه می کند؟"

اینکه نیشته آقای سیاه سنگ تا چه حد توانسته است به پرسش های فوق جواب دهد، خود یک سؤال مهم است که توجه خوانندگان را می طلبد، ولی بدون اینکه مانند بعضی از نویسندگان احساساتی و کوتاه اندیش، به طرفداری این و یا آن یکی از این دو نویسنده بارز و توانای کشور (جهانی و سیاه سنگ)، که هر دو چون نورچشم اند، بپردازیم، باید صادقانه و عادلانه با موضوع برخورد نمود و نکات مبهم در آن را به سؤال درآورده، احترامانه جویای شرح آن گردید، که مطلب هذا نیز همین هدف را دنبال میکند.

در آغاز مطلب خود، آقای سیاه سنگ بعد از ترجمه تنها دو قطعه شعر از شاعر، فوراً به این نتیجه رسیده است که "نامبرده (جهانی) کمتر به شعر امروز و بیشتر به غزل دیروز پرداخته است. نیاز زمانه از او میخواست همانگونه که شعر نو می آفریند، ساختار و بافتار نوین را نیز از چشم نیفکند."

در اینجا موقف نویسنده از کاربرد "شعر امروز"، "غزل دیروز" و "ساختار و بافتار نوین" روشن نیست. بهتر میبود اگر نویسنده این سه موضوع، "شعر امروز"، "غزل دیروز" و "ساختار و بافتار نوین"، را از دید خود مختصراً تعریف نموده، شرح میداد که چطور به این نتیجه رسیده است که این کمی ها در اشعار شاعر وجود دارد؟ و یا هم وقتی نویسنده مینویسد که "چشم داشتن به بزم و بازار موسیقی و از همینرو دل بستن به قافیه های روان، ردیفهای دامنه دار و سوژه های تکراری، جهانی را از سرودن به شیوه های نوین باز داشته است..."، برای تشخیص عدم "سرودن به شیوه های نوین" و چون و چرا آن، نه قبل از این پراگراف (ادعا) و نه بعد از آن، هیچ نوع توضیحات وجود ندارد.

شاید از دید و برداشت آقای سیاه سنگ حقیقت امر همین باشد ولی خواننده کنجکاو به دلایل قوی و روشن نیاز دارد. از سوی دیگر، یک نقد ادبی که عبارت از "تشخیص معایب و محاسن اثری ادبی" است، نیز از نقاد میطلبد

¹ http://www.afghan-german.de/upload/Tahlilha_PDF/s_siasang_jahane_jahani.pdf

تا از قواعد و فنون ادبی و تجزیه و تحلیل ها برای شرح، توضیح و قضاوت یک اثری ادبی استفاده نماید، که این کار صورت نگرفته است.

نویسنده مینویسد:

"باری جهانی درین گسترده (درساحه شعرحماسی)، ازیکسو پا به پای گذشتگان گام برداشته و ازسوی دیگر راه خود را رفته است، زیرا در کنار سوژه های کهن، ابزار هایش نو و نوجویانه اند." در اینجا، تأیید نمودن این امر که شاعر در اشعار راه خود را نیز رفته است و "در کنار سوژه های کهن، ابزار هایش نو و نوجویانه اند"، تشخیص قبلی نویسنده که میگوید جهانی "ازسردن به شیوه های نوین" بازمانده است، را به نوعی رد میکند. اگرگیریم که این تشخیص نویسنده تنها به یک بخش از اشعار شاعر (اشعارحماسی) ارتباط میگیرد، باز هم این بخش، بخشی از کلیات شاعر را تشکیل میدهد. البته در این مورد، قابل یادآوریست که **اکادیمسین پوهاند رشاد "جهانی" را شاعر "مبتکر" نامیده بود.** اکادیمسین پوهاند رشاد "ابتکار" و "سلاست" را از ویژگی های شعر جهانی میدانند که این واقعاً یک حقیقتی روشن و انکارناپذیر است. پوهاند رشاد دریک مقاله خود "مبتکر بودن" جهانی را بسیار زیبا به تصویر کشیده مینویسد:

"د بیاغلی جهانی د فکر شهیاز د نوو معاوو په بنکار پسی ډیری هسکي الوتني کوي، او بی پیکاره نه راستیږي، ځکه نو زه دی مبتکر شاعر بولم."²

آقای سیاه سنگ برگردانهای آثار برخی از نویسندگان جهان توسط عبدالباری جهانی، از زبان های "انگلیسی، فارسی و اردو" به پشتو را نظریه دلایلی چون: اینکه آن نویسندگان "چهره های ماندگار در فرهنگ و ادبیات خاور زمین نیستند"، دست کم گرفته، می پرسد که این کار "به چه درد خوانندگان باری جهانی خواهد خورد؟" سیاه سنگ مینویسد:

"پشتوزبانهای افغانستان، به ویژه دوستداران فرهنگش، پیش از همه به روند آشنائی، بازشناسی، بررسی و نقد سرود پردازانی چون حمید موشگاف، خوشحال ختک، عبدالرحمان، حمزه شینواری و پس از آنها به امان الله سیلاب صافی، محمد امین ملنگ جان، اسحاق ننگیال، پیرمحمد کاروان، عارف خران، غفورلیوال، **زرین انزور**³ و ... نیاز دارند تا دید سراسری این یا آن سرودپرداز انگلیسی و هندی."

در این مورد، خواننده به فکراین سؤال میشود که یک نویسنده توانای کشور، صبوره الله سیاه سنگ، ازچنین اظهارات چه هدف دارد؟ ایشان خوب میدانند که درکشورهای دیگر (دور نرفته، در ایران همسایه) آثار نویسندگان بین المللی، از نوشته های خیلی عادی گرفته تا آثار شناخته شده به سطح جهان، به زبان های ملی شان برگردانده میشود، پس اگر یک افغان، که کشورش مانند سایر بخش ها، در این بخش بسیار پس مانده است، دست به ترجمه و یا گرداندن آثار نویسندگان خارجی (هرنویسنده ای که باشد) به زبان خود میزند، باید ازوی حمایت نمود و چنین تلاش های شانرا ارزنده خواند، زیرا لسان های ملی افغانستان تابه حال ازین "نعمت" بهره نبرده اند. عبدالقیوم پتیال در مقدمه کتاب «د خیام سرورنه د پښتو په تال کی»، از محترم عبدالباری جهانی، مینویسد:

"پښتو ژبه تر هرڅه زیات ژباړې ته اړتیا لري، هغه دعلامه رشاد په وینا پښتو لا تر اوسه د ژباړې له نعمته بی برخي ده."

جهانی با برگرداندن برخی از آثار شاعران پرآوازه چون **بگهت کبیر**، شاعر و صوفی معروف هند و رابرت **فراست** - Robert Frost 1874-1963 - امریکائی که گفته میشود اشعار وی " سرشار از نوعی اندیشمندی و ژرف نگریست ... شعرش را ساده ترین اشیاء و عناصر تشکیل می دهد، اما در نهایت به غنای معنائی و حقیقت زندگی و انسان و سر انجام هستی گره می خورد، غنائی که گاه شکل طنز و کنایه و نماد را بر دوش دارد و گاه جامه تمثیل و روایت های داستانی را بر تن می کند"، خدمت بسیار بزرگ و فراموش ناشدنی را برای زبان پشتو انجام داده است.

صبوره الله سیاه سنگ با برگرداندن یکی، دو شعر حماسی و میهنی شاعر، از پشتو به دری، جهانی را در "درتنگای سلول نژادی" درمیآید. او چنین می افزاید:

"سوگمندانه باید گفت که این سرودپرداز توانمند در تنگای سلول نژادی و بن بست زادگاهی جا خوش کرده است."

سیاه سنگ بالای شعر زیبا و میهنی (کندهار می د بابا په قواله دی --- که پنجشیر دی که واخان دی وطن زما دی)، مهر "مانیفست نژادگرائی" زده، تا حدی افراط میکند که گویا این شعر "میتواند باری جهانی را

² <http://jahanionline.com/detail.php?id=49>

³ "زرین انخور"

به دادگاه بکشاند". بالاخره، وی به این باور میشود که "سنگر گریه‌های نژادی و زبانی سیمای بسیاری از سروده های جهانی را خراشیده است."

در این که آیا واقعاً "سیمای بسیاری از سروده های جهانی" را "سنگر گریه‌های نژادی و زبانی" تشکیل میدهد، اینرا به قضاوت دیگر خوانندگان جهانی میگذارم. من شخصاً اینرا زیاده روی و مبالغه جناب سیاه سنگ میدانم. اگر ما تنها به چند مصراع ازین شعر در ذیل نظر اندازیم، به خوبی عکس این ادعاء را می بینیم:

هره لویشت می د نیکه او بابا گور دئ
که پنجشیر دئ که واخان دئ وطن زما دئ
که تاجک دئ که اوزبک دئ یو افغان دئ
ددی خـاوره هزاره ترکمن زما دئ

سیاه سنگ مینویسد که گویا وی کتاب های ورکه مینه، پایکوب، د سباوون په تمه، شپیلی، کوه طور، راز و نیاز و غیره را از آثار محترم جهانی مطالعه نموده است، ولی سؤال این است که شما آقای سیاه سنگ آیا آن شعر تقریباً پنج صفحه نی همین شاعر را که در وصف پامیر و بدخشان نوشته است و از جهاد و مقاومت دلیرانه مردم آن سرزمین در آن یاد شده است، در جمع این کتاب ها "نه" دیده و "نه" خوانده اید؟ خوانندگان شما به این فکر خواهند افتاد که شما، خدا ناخواسته، عمداً از حقایق چشم پوشی می نمائید و این کار یقیناً می تواند رابطه میان شما و خوانندگان تان را در آینده آسیب رساند.

در آغاز این شعر (کنـدهار می د بابـا په قـواله دئ --- که پنجشیر دئ که واخان دئ وطن زما دئ)، استفاده از کلمه "قواله" یا قبالة توسط شاعر را محترم سیاه سنگ از روی ترجمه تحت الفظی آن بسیار جدی میگیرد و حتی به شاعر چنین پیشنهاد مینماید: "بد نخواهد بود آقای جهانی بداند که قندهار در قبالة بابای کسی نمیگنجد."

باز هم در ارتباط به همین یک شعر جهانی که به نظر میرسد محتوی آن برای آقای سیاه سنگ بسیار جنجال برانگیز است، ایشان با بالیدن شاعر به ارزش های اجتماعی در زادگاه پدری اش در تضاد واقع میشود. شاعر میگوید:

"سرداری بی زما په پچه ده ختلی"، و آقای سیاه سنگ ناراحت شده میگوید:
"قندهار، همین زادگاه سردارها از آغاز تا امروز چند بیمارستان و کودستان، چند آموزشگاه و دانشگاه و چند موزیم و فابریکه دارد؟"

آقای سیاه سنگ، اینکه قندهار تا امروز شفاخانه ها، پوهنتون ها، موزیم ها و فابریکه ها ندارد، این تنها منوط به قندهار نمیشود، بلکه به غیر از مرکز، یعنی کابل، که نسبتاً ازین نگاه پیشرفت های داشته است، ولایات دیگر کشور به علت فقر و جنگ های طولانی در کشور، در حالت مشابه و حتی بدتر از قندهار قرار دارند.

در یک قسمت همین شعر، شاعر میگوید:

چی فکرونه د نفاق پالی په سر کی
امتیاز بی د وهلو کشتن زما دئ

ترجمه سیاه سنگ:

"آنکه اندیشه های نفاق در سر میپروراند / امتیاز زدن و کشتنش از من است"

آقای سیاه سنگ به ادامه مینویسند: "نخست باید چهارچوب شناخت "اندیشه های نفاق روشن باشد." و "چرا باید گوینده اش (گوینده اندیشه های نفاق) به دستان باری جهانی کشته شود؟"

فکر میکنم نقاد در اینجا یکبار دیگر به خطا رفته است. چهارچوب شناخت "اندیشه های نفاق" در تاریخ کشور روشن و هویدا است. آنانیکه فکر نفاق را میان مردم باهم برادر افغانستان در سر میپروراندند و یا هنوز هم پلان میکنند، دشمنان تاریخی و غیر افغان بودند و هستند که در بیرون از جغرافیای افغانستان، چه در همسایگی و چه دورتر از آن، قرار دارند. فکر می کنم که مطالعه تاریخ کشور "اندیشه های نفاق" و طراحان آنرا به افغان ها به خوبی معرفی نموده است.

وقتی شاعر از ضمیر "من" در شعر خود استفاده میکند، هدف شخص عبدالباری جهانی نیست، بلکه ضمیر "من" برای من و تو، هر افغانیکه این شعر را میخواند به کار برده شده است. پس فکر میکنم دشمنان کشور که "اندیشه های نفاق" را در سر دارند، حتمی نیست که "به دستان باری جهانی کشته" شوند.

در ادامه همین محور سیاه سنگ مینویسد:

"آزادی اندیشه و بیان الفبای خردورزی و تهداب دموکراسی است. شاید در بدترین صورت، از خشم زیاد بتوانیم اندیشه های کسی را برجسب نفاق افگانه بزنییم، ولی این حق را هرگز نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم که نخست او را زیر مشت و لگد اندازیم، سپس با شمشیر گردن بزنییم یا با تفنگ داغانش کنیم و آنگاه بیاییم با گردن افراشته بگوئیم: امتیاز زدن و کشتنش از من است."

"آزادی اندیشه و بیان"، "خردورزی"، "دموکراسی" و ازین قبیل، کلماتی اند بسیار زیبا و مورد پسند همه که بعضاً با آنها بازی میشود. قسمیکه ذکر گردید، "چی فکرونه د نفاق پالی په سر کی"، اشاره ایست به دشمنان و تفرقه اندازان بیگانه که در تباهی کشور دست داشته و دارند. هدف در اینجا از من و تو، خلق و پرچم، اسلامگرا و تیکنوکرات... اتباع داخلی کشور نیست که اگر اندیشه های ما در تضاد باشند، با این فتوای شاعر یکی دیگر را گردن بزنییم.

باز هم نویسنده با همان تعبیر خود از شعر، بسیار دور می‌رود، اینبار دور تا سرزمینی که فعلاً در آن زندگی میکند:

"در برخی از کشورها، "کشتن" که باشد به جای خودش، بیان اینکه کسی (یا خودم) را خواهم کشت، گناه نابخشودنی و سزاوار کیفر پنداشته میشود. در کانادا اگر کسی بگوید "امتیاز زدن و کشتن کسی که چنین یا چنان اندیشه در سرداشته باشد، از من است"، بیدرنگ بازداشت خواهد شد."

سیاه سنگ یکباردیگر از دیدن موضوع در کُل چشم پوشی میکند و به همان پیام کبوتر سفید صلح ادامه میدهد: "کشتن و زدن" را امتیاز دانستن چلیپای درشتی بر آرمان خشونت زدائی است. مگر نباید به جای ریزاندن خون دروازه گفتگو را کشود؟"

آقای سیاه سنگ! شما یقیناً به اشعار دیگر شاعر در آثارش برخوردیده اید که در آن پیام های عدم خشونت، دعوت به صلح و گفتگو، دست برداشتن از جنگ، وحدت و یکپارچگی... در آن روشن است. اگر نه، به نمونه ذیل که قسمت هائی از یک شعر جهانی است توجه نمائید:

خوانه دا څوک یې چې گولۍ اوروي
د خپل نیکه او د ابا پر کلي
دی هدیره کي دي خپلوان پراته دي
څوک یې پرون څوک یې پخوا ویشتلې
د خدای دپاره خوانه مه اوروه
د خپل ابا پر مینه سره اورونه
پر پرېده وراره دي د ابي غي بړه کي
و وینسي گرم او ماشوم خوبونه
بلا دي واخلم مې برنیه خوانه
پر پرېده مورچل دا د خونیاو خالی
دا ستا د پلار ستا د تېر قاتلان
دا د رهزنو لوتمارانو ټولی

....ادامه دارد.

یادداشت:

چون مقاله همکار گرامی ما آقای "فیضی" خاتمه نیافته، لذا تبصره پورتال را نیز به ختم مقاله موقوف می نمایم. امید خوانندگان گرانقدر پورتال این تأمل را به معنای بی توجهی ما تلقی ننمایند.

با کمال محبت

اداره پورتال AA-AA